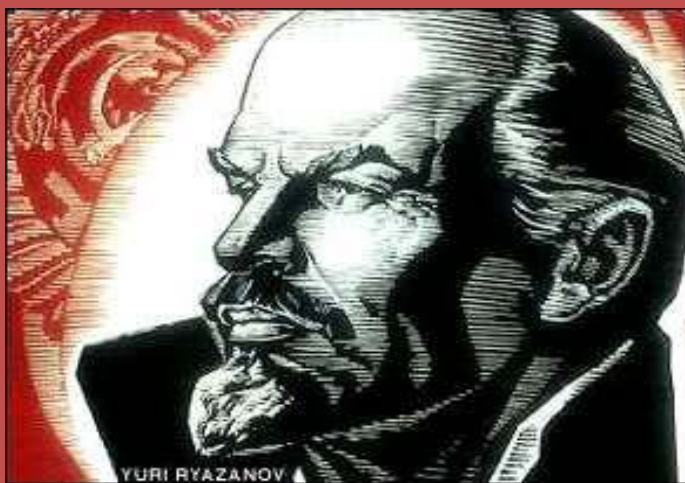


# ماجراجویی انقلابی



و. ای. لنین

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

مقاله ی "ماجرای انقلابی" در اول اوت سال ۱۹۰۲ در شماره ۲۳ روزنامه ی "ایسکرا" انتشار یافت.

این مقاله از دو بخش تشکیل می شود که بخش دوم آن به برنامه ی ارضی سوسیال رولوسیونرها (یا اس-ارها) اختصاص دارد. بخش دوم آن در اول سپتامبر سال ۱۹۰۲ در شماره ۲۴ روزنامه ی "ایسکرا" انتشار یافت. در جزوه ی حاضر بخش اول این مقاله که با بسیاری از مسائل حاد جنبش انقلابی کنونی ایران بستگی مستقیم دارد، ترجمه شده است.

ترجمه از ح. قائم پناه

سال ۱۳۵۴

## ماجراجویی انقلابی

ما دوران خروشان را می گذرانیم که تاریخ روسیه با گام های بلند به پیش می رود و هر یک سال گاه برابر با بیش از ده سال دوران آرامش است. نتایج دوران پنجاه ساله پس از رفورم جمع بندی می شود. سنگ پایه های آن بنای اجتماعی و سیاسی که سرنوشت سراسر کشور را برای مدتی بس طولانی تعیین خواهد کرد، گذارده می شود. جنبش انقلابی با سرعت شگفت انگیز همچنان به رشد ادامه می دهد و "جریان های ما" با سرعتی فوق العاده به بار می نشینند (و از گل می افتند). جریان هایی که در نظام طبقاتی کشور سرمایه داری به سرعت در حال رشدی چون روسیه، تکیه گاه استوار دارند، تقریباً بلافاصله "جای خود" را پیدا می کنند و طبقات خویشاوند خود را در می یابند. نمونه ی آن استحالته ی آقای استرووه است که کارگران انقلابی تا یک سال و نیم قبل پیشنهاد می کردند "نقاب مارکسیستی از چهره ی او برداشته شود" و حالا خود او بدون نقاب در نقش رهبر (یا گماشته؟) ملاکین لیبرال که به پروپا قرصی و هشپاری خود می بالند، به میدان آمده است. برعکس، جریان های بیاتر نظریات سیال و ناپایدار صرفاً سنتی قشرهای میانه و غیرمشخص روشنفکران، می کوشند تا هر قدر حوادث پراوازه تر باشد، اقدامات شلوغ تری را جایگزین نزدیکی با طبقات معین کنند. "شلوغ کنیم داداش، شلوغ کنیم" - چنین است شعار بسیاری از عناصر دارای روحیات انقلابی که گردباد حوادث آن ها را به شور آورده، ولی هیچگونه تکیه گاه تنوریک و اجتماعی ندارند.

"سوسیالیست رولوسیونرها" نیز، که چهره ی آن ها هر روز با روشنی بیش تری نمایان می شود، در زمره ی همین جریان های "شلوغ" هستند. زمان آن رسیده است که پرولتاریا با دقت به این چهره بنگرد و به درستی بر خود روشن سازد که واقعاً این عناصر چه کسانی هستند که هر قدر عدم امکان بقاء آن ها به مثابه یک جریان ویژه و فاقد پیوند نزدیک با طبقه ی اجتماعی واقعاً انقلابی برایشان آشکارتر می شود، با اصرار بیش تری دوستی پرولتاریا را می جویند.

سه عامل بیش از هر چیز به روشن شدن چهره ی واقعی سوسیال رولوسیونرها کمک کرد: نخست انشعاب میان سوسیال دموکراسی انقلابی و اپورتونیزم که زیر پرچم "انتقاد از مارکسیزم" سربلند کرد. دوم قتل سیپیگین به وسیله ی بالماشوف<sup>۱</sup> و چرخش جدید برخی از انقلابیون به سوی ترور. سوم و به طور عمده پیدایش جنبش جدید در میان دهقانان که کسانی را که عادت کرده بودند بین دو صندلی بنشینند و هیچ گونه برنامه ای نداشتند مجبور نمود *post factum* (پس از وقوع واقعه) لااقل با چیزی شبیه به برنامه به میدان بیایند. هر سه این عوامل را مورد بررسی قرار می دهیم و متذکر می شویم که در یک مقاله ی روزنامه می توان فقط به طور اجمال نکات اساسی استدلال ها را بررسی کرد و تشریح جامع آن شاید لازم باشد در مقاله ای برای مجله و یا در جزوه ی جداگانه انجام گیرد.

سوسیالیست- رولوسیونرها تنها در شماره ی دوم مجله ی "وستینک روسکوی رولوتسی" ("اطلاعات انقلاب روسیه") حاضر شدند اصول

---

<sup>۱</sup>- بالماشوف- دانشجو- در ۲ آوریل ۱۹۰۲ به دستور سازمان مبارزه "سوسیالیست رولوسیونرها"، سیپیگین وزیر کشور را به قتل رساند. بالماشوف توسط دولت تزاری اعدام گردید. توضیح هیئت تحریریه

تنوریک خود را ضمن مقاله ی بی امضائی به قلم هیئت تحریریه تحت عنوان "رشد جهانی و بحران سوسیالیزم" اعلام دارند. ما خواندن این مقاله را به همه ی کسانی که می خواهند درباره بی پررسی و تزلزل کامل تنوریک (و هم چنین درباره ی مهارت در استتار این بی پررسی و تزلزل در لفافه ی الفاظ) تصور روشنی داشته باشند، جداً توصیه می کنیم. تمام محتوی این مقاله ی پُرطمطراق را می توان در دو کلمه خلاصه کرد: سوسیالیزم به نیروی جهانی بدل شده است، سوسیالیزم (= مارکسیزم) اکنون در نتیجه ی پیکار بین انقلابیون ("ارتدکس ها") و اپورتونیست ها ("انقلابیون") دچار انشعاب می گردد. ما سوسیالیست رولوسیونرها "البته" هیچ گاه با اپورتونیزم هم آوا نبوده ایم، ولی ما به مناسبت پیدایش جریان "انتقاد" که ما را از دگم آزاد می سازد، از شادی، پایکوبی می کنیم یعنی ما نیز به تجدیدنظر در این دگم می پردازیم،- و گرچه هنوز مطلقاً به هیچگونه انتقادی (غیر از انتقاد بورژوائی اپورتونیستی) نپرداخته و هیچ چیزی را مورد تجدیدنظر قرار نداده ایم، ولی همین آزادی ما از تنوری باید به حساب خدمت آگاهانه ی ما گذارده شود و آن هم به ویژه از آن جهت که ما به عنوان افرادی آزاد از قید تنوری، طرفدار دو آتشی ی اتحاد همگانی هستیم و هرگونه مباحثات اصولی تنوریک را شدیداً محکوم می کنیم. مجله ی "وستنیک روسکوی رولوتسی" (شماره ۲ ص ۱۲۷) با لحنی بسیار جدی به ما توصیه می کند که "یک سازمان جدی انقلابی باید از پرداختن، به حل آن مسائل مورد بحث تنوری اجتماعی که همواره موجب تفرقه ی نیروها می گردد، خودداری ورزد، ولی البته نباید مانع آن شود که تنوریسیون ها راه حلی برای این مسائل بیابند" یا

به بیان صریح تر: بگذار نگارنده بنویسد و خواننده بخواند و ما تا زمانی که این مباحثات ادامه دارد، به مناسبت جای خالی آزاد شده شادی خواهیم کرد.

بدیهی است که این تنوری طفره از سوسیالیزم (طفره ای که بهانه ی آن فقط وجود مباحثات است) نیازی به تحلیل ندارد. به عقیده ی ما بحران سوسیالیزم، سوسیالیست هائی را که ولو اندکی جدی باشند، به ویژه موظف می دارد که نسبت به تنوری توجه بیش تری داشته باشند، با قاطعیت بیش تری موضع کاملاً مشخصی اتخاذ کنند و با شدت بیش تری از عناصر متزلزل و نامطمئن تبری جویند. ولی به عقیده ی سوسیالیست رولوسیونرها وقتی "حتی میان آلمانی ها" انشعاب و پراکندگی وجود دارد، ما روس ها از این که خود نمی دانیم به کجا می رویم، به طریق اولی باید به خود ببالیم. ما برآنیم که فقدان تنوری حق حیات را از جریان انقلابی سلب می کند و آن را دیر یا زود ناگزیر به ورشکست سیاسی محکوم می سازد. اما به عقیده ی سوسیالیست رولوسیونرها فقدان تنوری چیز بسیار دلپذیر و به ویژه "برای اتحاد" مناسب است. به طوری که ملاحظه می کنید ما با آن ها نمی توانیم زبان مشترک پیدا کنیم، زیرا اصولاً به زبان های مختلفی صحبت می کنیم. یک امید باقی است: آیا آقای استرووه که او نیز (منتها کمی جدی تر) از برانداختن دگم و از این که کار "ما" (مانند کار هر بورژوازی که به پرولتاریا روی می آورد) تفرقه نیست، بلکه اتحاد است، سخن می گوید، آن ها را سرعقل نخواهد آورد؟ آیا سوسیالیست رولوسیونرها به یاری آقای استرووه سرانجام به مفهوم واقعی موضوع گیری خویش در زمینه ی آزادی از سوسیالیزم برای اتحاد و اتحاد به مناسبت آزادی از سوسیالیزم، پی خواهند برد؟

به نکته ی دوم یعنی مسئله ی ترور می پردازیم.

سوسیالیست رولوسیونرها در عین دفاع از ترور که تجربه ی جنبش انقلابی روسیه بیهودگی آن را به روشنی ثابت کرده است، با تب و تاب تمام اعلام می دارند که ترور را فقط همراه با کار در میان توده ها می پذیرند و بدین جهت دلایلی که سوسیال دموکرات های روسیه در ردّ مصلحت بودن این شیوه ی مبارزه عرضه می داشتند (و طی مدتی طولانی آن را مردود اعلام داشتند)، به آن ها مربوط نمی شود. این جاست که داستان و آن هم داستانی بسیار شبیه به شیوه ی برخورد آن ها به "انتقاد" تکرار می گردد. سوسیال رولوسیونرها فریاد می کشند ما اپورتونیست نیستیم و در عین حال "دگم" سوسیالیزم پرولتری را تنها بر اساس یک انتقاد یعنی انتقاد اپورتونیستی و نه هیچ انتقاد دیگری. به بایگانی می سپارند. سوسیال رولوسیونرها اطمینان می دهند که ما اشتباهات تروریست ها را تکرار نمی کنیم، ما از کار در میان توده ها روگردان نیستیم و در عین حال اقداماتی مانند قتل سپیگین بدست بالماشوف را مصرانه به حزب توصیه می کنند و حال آن که همه خوب می دانند و می بینند که این عمل هیچگونه رابطه ای با توده ها نداشته و با توجه به شیوه ای که برای اجرای آن به کار برده شد، اصلاً نمی توانست هیچگونه رابطه ای با آن ها داشته باشد، و کسانی هم که این عمل را انجام دادند، هیچگونه انتظار و امیدی نداشتند که توده ی مردم به اقدامات مشخص یا به پشتیبانی از آنان برخیزند. سوسیال رولوسیونرها با ساده لوحی خود به این مطلب توجه ندارند که گرایش آن ها به ترور با این واقعیت که آن ها از همان آغاز امر از جنبش کارگری برکنار بوده و هنوز هم برکنارند، پیوند ناگسستی دارد و آن ها حتی تلاشی هم به کار نبرده اند تا به حزب طبقه ی انقلابی که مبارزه ی طبقاتی انجام می دهد، بدل گردند. قسم های تندوتیز در

مورد آن چه که به چاشنی تندوتیز نیاز دارد، اغلب انسان را در حقانیت آن دچار تردید می کند و سوءظن بر می انگیزد. من نیز وقتی می خوانم که سوسیال رولوسیونرها با قسم و آیه اطمینان می دهند که با دفاع از ترور، از کار در میان توده ها روی بر نمی تابیم، اغلب به یاد این سخن می افتم که قسم خوردن چه آسان است! این اطمینان ها را همان کسانی می دهند که با چنگ زدن در تکه پاره های تنوری هایی از هر رنگ، هم اکنون از جنبش کارگری سوسیال دموکراتیک که توده ها را واقعاً به پا می دارد، روی برتافته و هم چنان از آن روی بر می تابند.

شبنامه ای که "حزب سوسیال رولوسیونرها" در ۱۳ آوریل ۱۹۰۲ انتشار داده اند، گواه بارز این امر است. این شبنامه زنده ترین و موثق ترین سندی است که مبارزان دست اندرکار از نزدیک بدان دسترسی دارند. "طرح مسأله ی مربوط به مبارزه تروریستی" در این شبنامه، طبق گواهی ارزنده ی روزنامه "روسیه انقلابی" (شماره ۲ ص ۲۴)، با نظریه ی این حزب "نیز" مطابقت کامل دارد.<sup>۲</sup>

شبنامه ی سوم آوریل الگوی "نوترین" استدلال تروریست ها را با نهایت دقت تقلید می کند. پیش از هر چیز این کلمات به چشم می خورد که: "ما

---

<sup>۲</sup> - البته ی روزنامه ی "روسیه ی انقلابی" در این جا نیز می کوشد موازنه را حفظ کند: از یکسو می نویسد "مطابقت کامل دارد" و از سوی دیگر به وجود "مبالغه" اشاره می کند. از یکسو اعلام می دارد که این شبنامه فقط کار "یکی از گروه های" سوسیال رولوسیونرهاست و از سوی دیگر ما با این فاکت روبرو هستیم که زیر شبنامه امضاء شده است: "از انتشارات حزب سوسیال رولوسیونرها" و علاوه بر آن سرلوحه همان روزنامه ی "روسیه ی انقلابی" نیز در آن تکرار شده است. (سر لوحه چنین است: "حق در پیکار به دست می آید"). ما توجه داریم که اشاره به این مطلب حساس برای "روسیه ی انقلابی" ناخوش گوار است، ولی معتقدیم که قایم موشک بازی در چنین مواردی به کلی ناپسند است. برای سوسیال دموکراسی نیز وجود اکونومیزم ناخوش گوار بود، ولی اکونومیزم را آشکارا فاش ساخت و هرگز هم نکوشید کسی را گمراه کند.



دعوت به ترور را نه به جای کار در میان توده ها، بلکه درست برای همین کار در میان توده ها و همزمان با آن، اعلام می داریم". این کلمات از آن جهت به چشم می خورد که با حروفی سه برابر درشت تر از حروف بقیه ی متن چاپ شده است (شیوه ای که البته روزنامه ی "روسیه ی انقلابی" نیز آن را تکرار کرده است). راستی هم که چقدر ساده است! کافی است با حروف درشت به عوض کلمه ی "نه به جای" نوشته شود "با و همراه با آن"، تا تمام براهین سوسیال دموکرات ها و تمام درس های تاریخ یکباره منتفی گردد. و اگر همه ی شبنامه را بخوانید مشاهده می کنید که قسم های چاپ شده با حروف درشت، بیهوده به نام توده یاد شده است. زمانی که "کارگران از ظلمت جهل برهند" و "امواج نیرومند جنبش خلق، دروازه های آهنین را درهم شکند" - دریغا! (کذافی الاصل: دریغا!) "که آنزمان به این زودی نخواهد رسید والا تصور آن نیز هولناک است که در این رهگذر چه قربانی ها داده خواهد شد!". آیا عبارت "دریغا که آنزمان به این زودی نخواهد رسید" بیاتگر عدم درک کامل جنبش توده ها و ناباوری بدان نیست؟ آیا این برهان برای مضحکه ی این واقعیت که طبقه ی کارگر، هم اکنون به مبارزه برخاسته، ساخته نشده است؟ وانگهی حتی اگر این برهان مبتذل که در واقع حرف پوچی بیش نیست، توجیهی هم می داشت، باز هم بیهودگی ترور را با برجستگی خاصی ثابت می کرد، زیرا بدون طبقه ی کارگر هر بمبی زبون و بی شک زبون است.

به دنباله ی مطلب توجه کنید: "هر ضربت ترور در واقع بخشی از نیروی سلطنت مطلقه و تمام این نیرو (!) را به سوی مبارزان راه آزادی منتقل می سازد(!)" "وقتی ترور پیوسته و منظم (!) انجام گیرد، آنگاه روشن است

که کفه ی ترازوی ما سرانجام سنگین تر خواهد شد. " آری، آری، بر همه کس روشن است که ما با ناهنجارترین شکل بزرگ ترین خرافات روبرو هستیم: قتل سیاسی خود به خود "نیرو را منتقل می سازد"! بفرمائید، از یکسو تنوری انتقال نیرو و از سوی دیگر " نه به جای، بلکه با و همراه با آن....". می بینید که قسم خوردن چه آسان است؟

ولی این درختی است که تازه فقط به شکوفه نشسته است. میوه هایش در پیش است. "حزب" سوسیال رولوسیونرها می پرسد: "ضربت را بر چه کسانی باید وارد آورد؟"، و جواب می دهد: بر وزیران و نه بر تزار، زیرا "تزار کار را به افراط نمی کشاند" (!! از کجا این را فهمیده اند؟؟)، "این کار آسان تر است" (کذا فی الاصل!): "هیچ وزیری نمی تواند در پناه دیوارهای دربار که بسان دژی است، جای گیرد". و این استدلال با سخنان زیرین که جا دارد به عنوان نمونه ای از "تنوری" سوسیال رولوسیونرها در لوحه ی جاودان ثبت شود، پایان می پذیرد: "سلطنت مطلقه در برابر توده ها سرباز دارد و در برابر سازمان های انقلابی، پلیس مخفی و آشکار. ولی چه چیزی وی را از چنگ افراد یا گروه های کوچکی که پی در پی و حتی بدون اطلاع یکدیگر (!!)) برای حمله تدارک می بینند و حمله می کنند، نجات خواهد داد؟" (منظور از وی کیست؟ سلطنت مطلقه؟ نگارنده بی آن که خود متوجه باشد سلطنت مطلقه را با وزیری که ضربت زدن بر وی آسان تر است یکی می گیرد!). "هیچ نیروئی در برابر رزمندگان نامرئی و دستگیر نشدنی کاری از دستش ساخته نیست. پس وظیفه ی ما روشن است: برانداختن هر مأمور جبار دستگاه سلطنت مطلقه با داس مرگ یعنی با یگانه وسیله ای که سلطنت مطلقه برای ما باقی گذارده است". اگر سوسیال رولوسیونرها پشته ها کاغذ

سیاه کنند و اطمینان بدهند که با موعظه های خود درباره ی ترور از فعالیت در میان توده ها روی بر نمی تابند و این فعالیت را مختل نمی سازند، نمی توانند این واقعیت را نفی کنند که روحیه ی واقعی تروریست کنونی در شبنامه ای که ما بخش هائی از آن را نقل کردیم، به درستی منعکس شده است. تئوری دستگیر نشدنی و نامرئی بودن رزمندگان که در آن نه تنها تمام تجارب گذشته، بلکه هرگونه فکر سلیم به کلی واژگونه و سر به جای پا ایستاده است، مکمل طبیعی تئوری انتقال نیرو است. این که "توده ی مردم" یگانه "امید" انقلاب هستند و مبارزه علیه پلیس فقط از عهده ی یک سازمان انقلابی که این توده را رهبری می کند (در کردار، نه در گفتار) ساخته است، مطلبی است کاملاً بدیهی و جزء الفبا، و انسان حتی شرمش می آید که به اثبات این مطلب بدیهی بپردازد. فقط کسانی که همه چیز را بدست فراموشی سپرده و هیچ چیز نیاموخته اند، می توانند "عکس" این مطلب نظر دهند و رشته ی سخن را به این افسانه ی پوچ و مهمل بکشانند که سلطنت مطلقه را از چنگ توده ی مردم به نیروی سربازان و از چنگ سازمان های انقلابی به نیروی پلیس، می توان نجات داد، ولی از چنگ افرادی که به شکار وزیران مشغولند، هیچ چیز را نمی توان نجات داد!!

این دعوی افسانه ای که ما یقین داریم کلامی مشهور از کار در خواهد آمد، به هیچوجه فقط یک سخن مضحک ساده نیست. نه، این یک دعوی آموزنده است، زیرا رشته ی سخن را با چنان جسارتی به یاوره می کشاند که اشتباه اساسی تروریست ها و به بیان دیگر اشتباه مشترک آن ها را با اکونومیست ها (و شاید حالا دیگر باید گفته شود: با بیان گران پیشین مرحوم اکونومیزم؟) فاش می سازد. این اشتباه همانگونه که ما بارها خاطر نشان

کرده ایم از عدم درک نقص اساسی جنبش ما ناشی می شود. رهبران در نتیجه ی رشد بسیار سریع جنبش ما از توده ها عقب مانده اند و سازمان های انقلابی نتوانسته اند خود را به سطح فعالیت انقلابی پرولتاریا برسانند و نمی توانند پیش روند و توده ها را رهبری کنند. هیچ فرد با وجدانی که اندک آشنائی با جنبش داشته باشد در مورد وجود چنین عدم تطابقی تردید به خود راه نخواهد داد. و چون حال بر این منوال است، پس روشن است که تروریست های کنونی، اکونومیست های واقعی پشت و رو شده ای هستند که همان اشتباه افراطی نابخردانه را، منتها در قطب مخالف آن مرتکب می شوند. در ایامی که انقلابیون برای رهبری توده هائی که هم اکنون به مبارزه برخاسته اند نیرو و وسائل کافی ندارند، دعوت به تروری نظیر تدارک سوءعقد افراد یا گروه های بی اطلاع از حال یکدیگر، به جان وزیران، معنایش نه تنها قطع فعالیت در میان توده ها، بلکه در عین حال مختل ساختن کامل این فعالیت است. در شبنامه ی سوم آوریل چنین می خوانیم: ما انقلابیون عادت کرده ایم با ترس و لرز به صورت گروه های کوچک یک جا گرد آیم و حتی (دقت کنید) نسیم تازه تهورانگیزی که از دو سه سال پیش به این طرف وزیدن گرفته، تا کنون بیش تر موجب اعتلای روحیه ی توده ی مردم شده است، تا روحیه ی افراد". در این سخنان سهم بزرگی از یک حقیقت به طور ناآگاهانه بیان شده است و این همان حقیقتی است که مبلغین تروریسم را به کلی درهم می کوبد. هر سوسیالیست اندیشمندی از این حقیقت چنین نتیجه می گیرد: باید با نیروی بیش تر، با جسارت بیش تر و با صفوف موزون تر، یک جا عمل کرد. ولی سوسیال رولوسیونرها از آن چنین نتیجه می گیرند: "تیر بینداز، ای فرد نامرئی و دستگیر نشدنی، زیرا جمع افراد، دریغا، به این

زودی فراهم نخواهد آمد، وانگهی در برابر جمع افراد، سرباز ایستاده است" آقایان، این دیگر به کلی نابخردانه است!

در شبنامه ی تنوری ترور تهییج‌کننده نیز از نظر دور نشده است. به ما می‌گویند: "هر پیکار تن به تن قهرمان، در همه ی ما روح پیکار و جانبازی بر می‌انگیزد". ولی تجارب گذشته به ما نشان داده است و خود نیز اکنون می‌بینیم که فقط اشکال تازه ی جنبش توده ای یا بیداری قشرهای جدید توده، برای مبارزه ی مستقل است که روح واقعی پیکار و جانبازی در همه بر می‌انگیزد. پیکار تن به تن درست بدان جهت که در چارچوب پیکارهای تن به تن بالماشف ها باقی می‌ماند، به طور مستقیم فقط سروصدای زودگذر بر می‌انگیزد و به طور غیرمستقیم حتی موجب بی‌حالی و وارفتگی و انتظار خشک و خالی برای پیکار تن به تن بعدی می‌گردد. سپس به ما اطمینان می‌دهند که: "هر برق ترور عقل را روشن می‌سازد". و این همان چیزی است که متأسفانه ما در حزب سوسیال رولوسیونر مبلغ ترور مشاهده نکرده ایم. تنوری کار سترگ و خرد به ما عرضه می‌دارند: "کسی که از نیروی بیش تر، امکانات بیش تر و عزمی راسخ تر برخوردار است، نباید به کارخرد(!) دلخوش دارد، بلکه باید به جستجوی کار سترگ یعنی تبلیغ ترور در میان توده‌ها(!) و تدارک عملیات تروریستی بگرنج... (تنوری دستگیرنشده از یاد رفت!)... پپردازد و جان در راه آن نثار کند". راستی که چقدر خردمندانه است: نثار کردن جان یک مبارز انقلابی به خاطر انتقام گرفتن از فرومایه ای چون سیپیاگین که به جایش فرومایه ی دیگری چون پله وه خواهد نشست. این کار سترگ است، ولی آماده کردن مثلاً توده ها برای تظاهرات مسلحانه- کار خرد است. اتفاقاً روزنامه ی "روسیه ی انقلابی" در

شماره ۸ خود درست همین مطلب را توضیح می دهد و اعلام می دارد که دربارہ ی تظاهرات مسلحانہ "به عنوان کاری برای یک آینده دور و نامعلوم، چیز نوشتن و سخن گفتن، آسان است"، "ولی همه ی این حرف ها تا کنون فقط جنبه ی تنوریک داشته است". این زبان مردمان آزاد از قید و بند معتقدات سوسیالیستی استوار و تجارب سنگین بار انواع جنبش های خلقی، چه اندازه به گوش ما آشنا است! اینان ملموس بودن بلاواسطه ی نتایج کار و پُر سروصدا بودن این نتایج را با اهل عمل بودن، خلط می کنند. ضرورت پیروی خدشه ناپذیر از نظریه ی طبقاتی و حفظ خصلت توده ای جنبش، به زعم آنان "تنوری بافی" "مبهم" است. پیروی برده وار از هرگونه تحول و تغییری در روحيات و ... و زبون ماندن در قبال هرگونه تحول و تغییر که نتیجه ی ناگزیر همان پیروی برده وار است، به زعم آنان دال بر اتخاذ موضع روشن و مشخص است. همین که تظاهراتی آغاز می شود، عبارات خونین و تفسیرهایی دربارہ ی آغاز، پایان، سیل آسا بر زبان این افراد جاری می گردد و همین که تظاهرات متوقف می شود، دست ها فرو می افتد و یأس غالب می آید و بدین سان بی آن که فرصت پاره کردن یک جفت کفش کرده باشند، بانک بر می آورند: "ایها الناس، دریغا، که آن زمان هنوز به این زودی نخواهد رسید...". همین که از قلدران تزاری ردالت تازه ای سر می زند، طلب می کنند که چنان وسیله ی "مشخص" به آنان نشان داده شود که بتواند یاسخی کافی و شافی به این اعمال قهر بدهد و "انتقال نیرو" را بیدرنگ میسر سازد و خود نیز با سری افراشته و مغرور نوید چنین انتقالی را می دهند! این افراد نمی فهمند که تنها همین نوید "انتقال" نیرو، ماجراجویی سیاسی است و این ماجراجویی نیز از بی پرنسپیی آن ها ناشی می شود.

سوسیال دموکراسی پرهیز از ماجراجویی را همواره تأکید می کند و پندارهای باطلی را که ناگزیر به نومیادی کامل می انجامد، بیرحمانه فاش می سازد. ما باید به خاطر داشته باشیم که یک حزب انقلابی تنها در صورتی شایستگی عنوان خود را خواهد داشت، که جنبش طبقه ی انقلابی را در عرصه ی عمل رهبری کند. ما باید به خاطر داشته باشیم که هر جنبش خلقی اشکال بی نهایت متنوع به خود می گیرد، بدین معنی که پیوسته اشکال نو پدید می آورد و اشکال کهنه را دور می ریزد، تغییراتی در آن ها وارد می کند و یا اشکال کهنه و نو را به گونه ی تازه ای با هم در می آمیزد. و وظیفه ی ماست که در ساختن و پرداختن این شیوه ها و وسائل مبارزه، شرکت فعال داشته باشیم. وقتی جنبش دانشجویی حدت یافت، ما کارگران را به یاری دانشجویان دعوت کردیم (ایسکرا، شماره ۲)، بی آن که به خود اجازه دهیم شکل تظاهرات را از پیش تعیین کنیم و بر پایه ی چنین تظاهراتی انتقال بیدرنگ نیرو، روشنی عقل و دستگیرناپذیری خاصی را نوید دهیم. وقتی تظاهرات قوت گرفت، ما به دعوت برای تشکل این تظاهرات و مسلح شدن توده ها پرداختیم و تدارک قیام خلق را به عنوان یک وظیفه مطرح ساختیم. ما بی آن که اعمال قهر و ترور را علی الاصول نفی کنیم، خواستار کار برای طرح ریزی چنان اشکالی از اعمال قهر شدیم که شرکت مستقیم توده ها را منظور دارد و این شرکت را تأمین کند. ما دشواری این وظیفه را از نظر دور نمی داریم، ولی برای تحقق آن با سرسختی و عزمی راسخ خواهیم کوشید و ایرادهایی از این قبیل که چنین کاری مربوط به "آینده ی دور و نامعلوم" است، نمی تواند تزلزلی در ما ایجاد کند. بله، آقایان! ما فقط و منحصرأ طرفدار اشکال پیشین جنبش نیستیم، بلکه طرفدار اشکال آینده نیز هستیم. ما

کار طولانی و دشوار را برای آن چه که آینده دارد، بر تکرار، "آسان" آن چه که در گذشته محکوم شده است، ترجیح می دهیم. ما همواره به افشای کسانی خواهیم پرداخت که جنگ علیه الگوهای دگم را بر سر زبان دارند، ولی در عمل فقط از کهنه ترین و زیان بارترین تنوری ها در زمینه ی انتقال نیرو، تفاوت میان کار سترگ و کار خرد و البته از تنوری پیکار تن به تن و نبردی که و تنها پیروی می کنند. شبنامه ی سوم آوریل چنین پایان می پذیرد: "همانگونه که زمانی سرداران در پیکارهای میان اقوام، سرنوشت رزم را با پیکار تن به تن معلوم می کردند، تروریست ها نیز با پیکار تن به تن علیه سلطنت مطلقه، برای روسیه، آزادی به چنگ خواهند آورد". برای رد چنین عباراتی فقط تجدید چاپ آن ها کافی است.

کسی که واقعاً به فعالیت انقلابی مبتنی بر مبارزه ی طبقاتی پرولتاریا مشغول است، نیک می داند و می بیند و احساس می کند که چه انبوهی از خواست های بلاواسطه و مستقیم پرولتاریا (و توده های خلق که توان پشتیبانی از پرولتاریا را دارند)، تحقق نیافته باقی مانده است. او می داند که کارگران در بسیاری از نقاط و رد بخش های بزرگی از کشور برای مبارزه به تمام معنی عنان شکیب را از دست داده اند و شور و شوق آنان به علت کمبود نشریات و کمبود رهبران و فقدان نیرو و وسیله در سازمان های انقلابی به هدر می رود. ما به همان دور تسلسل لعنتی که دیر زمانی بسان سرنوشتی شوم گریبانگیر انقلاب روسیه بود، گرفتار آمده ایم و خود به عیان می بینیم که گرفتار آمده ایم. از یکسو شور و شوق انقلابی توده ها که به حد کافی روشن و متشکل نیستند، و از سوی دیگر تیرهای "ذوات دستگیر نشدنی" که



ایمان به امکان همگانی و همدوشی با توده ها را از دست داده اند، به هدر می رود.

اما رفقا وضع هنوز کاملاً درمانپذیر است! از دست دادن ایمان به کار واقعی چیزی جز یک استثنای نادر نیست. بگذار صفوف سوسیال دموکرات ها فشرده تر گردند و آنگاه ما سازمان پیکارجوی انقلابیون را با قهرمانی وسیع پرولتاریای روسیه، در کانون واحدی به یکدیگر پیوند خواهیم داد.

## لنین

تاریخ نگارش: اوت- سپتامبر سال ۱۹۰۲

ترجمه از: ح. قائم پناه سوئد، استکهلم، سال ۱۳۵۴

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۵



نشر کارگری سوسیالیستی